در تاریخ ۰۶ شهریور ۱۴۰۱
کتاب الحج

جلسه 1

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ
الْحَمْدُ للّه رَبِّ الْعَالَمِينْ وَصَلَى الله عَلَىٰ سَيِّدَنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ

ولایت و معرفت امام(علیه‌السلام) کلید نجات، حیات و سعادت

به مناسبت شروع بحث در سال جدید، روایتی را به عنوان تیمّن و نورانیتی که روایات دارد بخوانیم و بعد بحث را شروع کنیم. در بحث اصول عرض کردیم مرحوم کلینی در کتاب الحجه کتاب شریف کافی یک بابی دارد به نام «باب معرفة الامام و الردّ علیه»[1] که در آن باب چهارده روایت ذکر کرده است. در حدیث چهارم آمده:

عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ(علیه‌السلام) يَقُولُ إِنَّمَا يَعْرِفُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَعْبُدُهُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَرَفَ إِمَامَهُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ مَنْ لَا يَعْرِفِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا يَعْرِفِ الْإِمَامَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّمَا يَعْرِفُ وَ يَعْبُدُ غَيْرَ اللَّهِ هَكَذَا وَ اللَّهِ ضَلَالًا.[2]

امام باقر(علیه‌السلام) می‌فرماید: کسی می‌تواند خدا را شناخته و عبادت کند که هم خدا را بشناسد و هم امامش را بشناسد؛ یعنی اگر کسی امام خودش را نشناخت، خدا را نمی‌شناسد. اگر کسی خدا را نشناخت یا امام را نشناخت، اصلاً عبادتش عبادة الله نیست، بلکه عبادت غیر الله است. بعد حضرت اشاره می‌کند به همان افرادی که بدون شناخت امام مشغول عبادت هستند.

این مطلب که اگر کسی معرفت امام(علیه‌السلام) را نداشته باشد (که مراد از معرفت امام یعنی اعتقاد به ولایت امام معصوم علیه السلام و اعتقاد به حجّت خدا)، خدا را نمی‌شناسد، معرفت خدایش خراب است، معرفت خدا به معرفت امام علیه السلام گره خورده و در نتیجه کسی که ولایت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین را ندارد معرفت خدا را ندارد و کسی که معرفت خدا را ندارد نمی‌تواند خدا را عبادت کند.

ممکن است خواص، به حقیقت این ولایت رسیده باشند اما آنچه در این روایات هست اصل ولایت و اصل موالات و اعتقاد به ولایت ائمه معصومین علیهم السلام مراد است. گاهی بعضی می‌گفتند این روایاتی که داریم که اگر کسی تمام عمرش را نماز بخواند و روزه بگیرد و تمام اموالش را صدقه بدهد، هر سال حج برود، اما ولایت نداشته باشد از او قبول نمی‌شود، بالاخره ریشه‌اش در کدام آیه از آیات قرآن است؟ مگر خود ائمه معصومین(علیهم‌السلام) نفرمودند هر آنچه را که ما می‌گوئیم در قرآن وجود دارد؟!

من در جواب به آنها گفتم این آیه‌ای که خدای تبارک و تعالی به پیامبر(صلي‌الله‌علیه‌وآله) فرمود: «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ»[3]؛ یعنی اگر ولایت را نگوئی رسالت خدا را انجام ندادی؛ یعنی هر آنچه که راجع به نماز، روزه، حج و زکات می‌گفتی همه از بین می‌رود.

یک بیان دیگرش همین است که معرفت خدا به معرفت امام(علیه‌السلام) گره خورده است. در بحث اسرار نماز، امام خمینی(قدس‌سره) می‌فرماید: شهادت به توحید بدون شهادت به نبوت معنا ندارد و شهادت به نبوت هم بدون شهادت به ولایت معنا ندارد و این سه، یک حقیقت واحده دارند؛ یعنی اگر یکیش باشد و بقیه نباشد فایده‌ای ندارد، کسی نمی‌تواند بگوید من موحّدم اما نبوت را قبول ندارم! کسی بگوید من موحدم اما ولایت را قبول ندارم، اصلاً شهادت به توحید و نبوت همه در ضمن شهادت به ولایت تحقق پیدا می‌کند که ریشه‌اش در همین روایات است.

بنابراین اگر بخواهیم نورانیت قلب و باطن‌مان روز به روز بیشتر بشود ارتباط بین معرفة الله و معرفة الامام را بیشتر توجه کنیم، این در زندگی علمی و معنوی ما بسیار اثر دارد. شروع سال تحصیلی است و انسان باید یک امری را به عنوان معیار برای خودش قرار بدهد، سعی کنیم با این درس و بحث‌ها اعتقادمان به امامت روز به روز بیشتر بشود.

مرحوم جد ما رضوان الله تعالی علیه با یک نفر دیگر به نام میرزا علی قزوینی (که معروف به عارف قزوینی بود) دو نفری از شاگردان خاص مرحوم میرزا جواد ملکی تبریزی بودند، مرحوم میرزا جواد که فوت می‌کند جدّ ما اینقدر افسرده می‌شود که تصمیم می‌گیرد از قم برود. مرحوم قزوینی که رفیق ایشان بوده می‌گوید: من یک راهی را به شما یاد می‌دهم که مرحوم آقا میرزا جواد را در خواب ببینید و از ایشان سؤال کنید، آن راه را انجام می‌دهد و مرحوم میرزا جواد را می‌بیند. مرحوم میرزا جواد ملکی تبریزی رضوان الله تعالی علیه می‌گوید: این عالم غیر از ولایت امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) هیچ چیز دیگری معنا ندارد و سعی کنید این را بیشتر تقویت کنید و به ایشان می‌گوید: شما باید در قم بمانی و ایشان هم بعد از آن خواب در قم می‌ماند.

واقعاً این تعابیری که در زیارت‌ها آمده، نجات با همین ولایت است، حیات با همین ولایت است، سعادت با همین ولایت است. خدا یک امری را در این عالم روی زمین به عنوان حجت خودش قرار داده و بقیه بشر موظف‌اند به آنها به عنوان انسان کامل و حجّت خدا اعتقاد داشته باشند تا خود این بشر تکامل پیدا کند، همه چیز با مسئله ولایت است. علم در همین ولایت وجود دارد، هر علمی که منتهی به علوم ائمه علیهم السلام نشود آن علم ارزشی ندارد؛ یعنی ارزشی که موجب سعادت دنیا و آخرت انسان است. یک علومی هست که انسان یاد می‌گیرد برای نیازهای دنیوی‌اش اما آنچه در سعادت انسان دخیل است علومی است که منتهی به ائمه علیهم السلام باشد.

امیدوارم ان شاء الله در اول سال مورد دعای خاص امام زمان(علیه‌السلام) باشیم. واقعاً ببینیم چه مقدار حضرت از ما راضی است و اعمالمان مورد توجه و عنایت حضرت هست و چقدر ما مورد دعای حضرت هستیم که ان شاء الله همه ما باید عرض کنیم که «و هب لنا رأفته و دعائه» آنچه که برای ما مهم است این امر است.

مسئله 49 از مسائل استطاعت کتاب الحجّ

در سال گذشته در مباحث حج مسئله 48 را مطرح کرده و عمده مسئله را بحث کردیم، اما چند فرع باقی ماند که این را به عهده خود آقایان می‌گذاریم و مسئله 48 را مطرح نمی‌کنیم و سراغ مسئله 49 از مسائل استطاعت می‌رویم.

امام خمینی(قدس‌سره) در این مسئله می‌فرماید:

لو مات من استقر علیه الحج في الطریق؛ فان مات بعد الإحرام و دخول الحرم أجزأه عن حجة الإسلام، و إن مات قبل ذلك وجب القضاء عنه و إن کان موته بعد الإحرام علی الأقوی، کما لا یکفي الدخول في الحرم قبل الإحرام، کما إذا نسیه و دخل الحرم فمات، و لا فرق في الاجزاء بین کون الموت حال الإحرام أو بعد الحل، کما إذا مات بین الإحرامین، و لو مات في الحل بعد دخول الحرم محرما ففي الإجزاء إشکال، و الظاهر أنه لو مات في أثناء عمرة التمتع أجزأه عن حجه، و الظاهر عدم جریان الحکم في

حج النذر و العمرة المفردة لو مات في الأثناء، و في الافسادي تفصيل، و لا يجري فيمن لم يستقر عليه الحج، فلا يجب و لا يستحب عنه القضاء لو مات قبلهما.[4]

موضوع مسئله درباره موت در راه حج است، اگر کسی در طریق حج بمیرد، اینجا در دو مقام باید بحث بشود:

أ. یک اینکه بر عهده این شخص حجّ استقرار پیدا کرده است («من استقر علیه الحج»)،

ب. حجّ بر او مستقر نشده است «من لم یستقر علیه الحج».

مقام اول: موت «من استقرّ علیه الحجّ»

این مقام (یعنی «من مات فی طریق الحج و استقر علیه الحجّ») هفت صورت دارد. مراد از استقرار یعنی یک زمانی بر این شخص گذشته و استطاعات اربعه را داشته (استطاعت مالی، بدنی، زمانی و سربی) و با این حال حج نرفته، در این صورت حج بر او مستقر و ذمه‌اش مشغول بالحج است. قبلاً بین مستقر و غیر مستقر فروعاتی که فرق داشتند را متعدد ذکر کردیم که یک از آنها همین جاست.

فرض اول: موت بعد از احرام و بعد از دخول به حرم

فرض اول این است که شخص در میقات مُحرم شده و بعد از داخل شدن در حرم از دنیا می‌رود؛ خواه به مکه رسیده باشد یا نه؟ اینجا بر حسب آنچه صاحب جواهر(قدس‌سره) نقل می‌کند می‌گوید: «لا خلاف» در اینکه همین که «مات بعد الاحرام و بعد دخول الحرم» این مُجزی از حجة الاسلامش هست و قضا از او واجب نیست و ذمه‌اش بری می‌شود.[5] از کتاب مرحوم علامه و صاحب حدائق ادعای اجماع شده و صاحب مدارک هم می‌گوید: هر چه ما در میان فقها تتبع کردیم خلافی در این مسئله پیدا نکردیم، اما غیر از مسئله اجماع و عدم الخلاف، إجزاء مستند دو روایت مهم است.

روایت اول: صحیحه ضُرَیس

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ [بن عیسی] عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ ضُرَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(علیه‌السلام) قَالَ: فِي رَجُلٍ خَرَجَ حَاجّاً حَجَّةَ الْإِسْلَامِ فَمَاتَ فِي الطَّرِيقِ فَقَالَ إِنْ مَاتَ فِي الْحَرَمِ فَقَدْ أَجْزَأَتْ عَنْهُ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ وَ إِنْ مَاتَ دُونَ الْحَرَمِ فَلْيَقْضِ عَنْهُ وَلِيُّهُ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ.[6]

ضریس از امام باقر(علیه‌السلام) می‌پرسد: شخصی برای حجّ خارج شد و در راه از دنیا رفت؟ حضرت فرمود: اگر در حرم بمیرد مجزی از حجةالاسلام است و اگر بیرون حرم بمیرد، ولی‌اش باید از طرف او حجة الاسلام را قضا کند. شاهد این است که روایت به صورت مطلق می‌گوید: «فی رجلٍ خرج حاجاً حجة الاسلام»؛ اعم از این است که این حج برای مستقر شده باشد یا نه؟، ولی بالاخره آن فرضی که ما الآن داریم که «استقرّ علیه الحج» است، اطلاق این روایت دلالت بر آن دارد.

نکته دیگر این است که در این روایت بعد الاحرام نیامده، بلکه می‌گوید: «مات فی الحرم»، ممکن است اشکال شود که آیا عبارت «مات فی الحرم»، اعم از این است که محرم شده باشد یا نه؟ جواب این است که چون دارد: «خرج حاجّاً» و آدم حاج وقتی از میقات عبور می‌کند محرماً عبور می‌کند یا غالباً این‌طور است، آن کسی که از میقات من دون احرامٍ عبور می‌کند نادر است. پس در اینجا احرام مطوی است و «إن مات فی الحرم» یعنی «مات بعد الاحرام».

روایت دوم: صحیحه زراره

وَ بِالْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(علیه‌السلام) قَالَ: إِذَا أُحْصِرَ الرَّجُلُ بَعَثَ بِهَدْيِهِ إِلَى أَنْ قَالَ قُلْتُ فَإِنْ مَاتَ وَ هُوَ مُحْرِمٌ قَبْلَ أَنْ يَنْتَهِيَ إِلَى مَكَّةَ قَالَ يُحَجُّ عَنْهُ إِنْ كَانَتْ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ وَ يُعْتَمَرُ إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ عَلَيْهِ.[7]

زراره از امام باقر(علیه‌السلام) می‌پرسد: اگر یک مردی در راه حج محصور شد؟ حضرت می‌فرماید: قربانی‌اش را بفرستد تا در منا قربانی کنند. بعد می‌پرسد: اگر در حال احرام قبل از این‌که به مکه برسد (مات قبل ان ینتهی الی مکّه) بمیرد؟ حضرت می‌فرماید: بعداً باید برایش نائب بگیرند و عنوان حجة الاسلام را انجام دهد یا اگر عمره بوده باید نائب عمره را از طرف او انجام دهد، «إنما هو [حجّ یا عمره] شیءٌ علیه»؛ یعنی چون «ماتَ»، باید نائب برایش بگیرد.

بررسی دلالت روایت

در این روایت فرض این است که «قبل أن ینتهی إلی مکه»، مفهومش چیست؟ مفهومش این است که «اذا انتهی إلی مکه و مات»، اینجا مجزی از حجة الاسلام است، اما قبل الانتهاء بمکه مجزی نیست. به عبارت دیگر منطوق روایت زراره می‌گوید: قبل از انتهای به مکه اگر مُرد فایده ندارد و ولی‌اش باید این حجة الاسلام را از طرف او قضا کند، اما مفهومش این است که بعد الوصول إلی مکه اگر مُرد دیگر قضا ندارد. در نتیجه مفهوم این روایت با منطوق روایت ضریس تعارض دارد. مفهومش می‌گوید ملاک مکه است و اگر بعد از انتهاء به مکه مُرد این مجزی است اما قبلش مجزی نیست.

دیدگاه محقق خویی(قدس‌سره) و ارزیابی آن

در اینجا جواب روشن است و آن این‌که مفهوم تاب مقاومت در مقابل منطوق را ندارد، روایت ضریس منطوقاً دلالت دارد بر اینکه معیار حرم است، اما روایت زراره مفهوماً دلالت دارد بر اینکه معیار حرم است[8]. لذا نکته‌ای که وجود دارد این است که (این مطلب در کلمات محقق خوئی(قدس‌سره) آمده[9]) آیا می‌توانیم بگوئیم روایت زراره مفهومش با منطوق روایت ضریس تعارض دارد؟ بگوئیم مفهومش این است که «بعد الانتهاء إلی مکه» اگر مُرد مجزی است، اما قبل الانتهاء إلی مکه مُجزی نیست، در نتیجه آن روایات می‌گوید بعد دخول الحرم مُجزی است، این می‌گوید بعد از انتهاء به مکه؟

به نظر می‌رسد اینجا تعارض مفهوم و منطوق نیست، اینجا تعارض دو تا منطوق است، یک منطوق معیار را حرم قرار داده و یک منطوق معیار را مکه قرار داده و نمی‌توانیم بگوئیم این روایت مفهوماً بر مدعا دلالت دارد و این مفهومش با آن منطوق تعارض دارد، بلکه اصلاً دو روایت منطوقاً با هم تعارض دارد؛ زیرا یک روایت می‌گوید: «الانتهاء الی الحرم و دخول الحرم»، یکی هم می‌گوید «الانتهاء إلی مکه و دخول مکه»، لذا با هم تعارض دارد.

لذا به نظر می‌رسد این مطلب محقق خویی (قدس‌سره) (که می‌فرماید روایت زراره مفهوماً دلالت دارد و روایت ضریس منطوقاً دلالت دارد و مفهوم تاب معارضه با منطوق را ندارد) صحیح نیست؛ زیرا این دو روایت با هم منطوقاً تعارض دارند. رفع تعارضش به این است که بگوئیم مراد از مکه همان حرم است؛ چون در زمان قدیم حرم از توابع خیلی معروف مکه بوده، در این روایت «مکه» اراده شده و تابعش که همان حرم باشد. لذا از این جهت می‌توانیم بگوئیم تعبیر مکه از باب اینکه حرم محیط به مکه بوده و مکه محاط به حرم، امام(علیه‌السلام) فرمودند: مکه وگرنه مرادشان از مکه همان حرم است.

به نظر می‌رسد این بیان تامی باشد؛ یعنی در روایات گاهی اوقات می‌گویند حرم و گاهی هم می‌گویند مکه، در روایات حج مکرر

آمده و باید در جای خودش مورد توجه قرار بگیرد، این یک روایت و روایت معارض آن در جلسه آینده بیان خواهد شد.

وَ صَلَّى الله عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ

---

[1]. الكافي (ط ـ الإسلامية)، ج1، ص: 180.

[2]. الكافي (ط ـ الإسلامية)؛ ج1، ص: 181، ح 4.

[3]. سوره مائده، آیه 67.

[4]. تحرير الوسيلة؛ ج1، ص: 382، مسئله 49.

[5]. «و من حج و مات بعد الإحرام و دخول الحرم برئت ذمته بلا خلاف أجده فيه كما في المدارك و الحدائق و غيرهما، بل عن المنتهى الإجماع عليه.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج17، ص: 295.

[6]. الكافي 4- 276- 10، و الفقيه 2- 440- 2915؛ وسائل الشيعة؛ ج11، ص: 68، ح 14261- 1.

[7]. الكافي 4- 370- 4؛ التهذيب 5- 422- 1466؛ وسائل الشيعة؛ ج11، ص: 69، ح 14263- 3.

[8]. نکته: در زمان فعلی ما مکه از بعضی از جوانب اینقدر توسعه پیدا کرده که رفته آن طرف حرم، مثلاً از طرف مسجد تنعیم آنجا ادنی الحل است، اما الآن مکه توسعه پیدا کرده است، اما در زمان صدور روایات حرم قبل از مکه بوده است. در طرف مسجد تنعیم که وقتی می‌خواهند عمره مفرده انجام بدند آنجا ادنی الحل است، در حالی که ساختمان‌ها و خیابان‌های مکه بعد از مسجد تنعیم فراوان است.

[9]. «فإنّ مدلوله المطابقي عدم الإجزاء لو مات المحرم قبل الدخول إلى مكّة، و مفهومه الإجزاء لو دخل مكّة محرماً فلا عبرة بالدخول في الحرم و عدمه. و الجواب عن ذلك: أنّه لا بدّ من رفع اليد عن دلالة صحيح زرارة، لأن دلالته على الإجزاء في صورة الدخول إلى مكّة بالظهور، لأنّ الدلالة على ذلك بالمفهوم، و أمّا الأخبار المتقدّمة الدالّة على الإجزاء بالدخول في الحرم بالصراحة فيرفع اليد عن ظهور صحيح زرارة بصراحة تلك الأخبار. مضافاً إلى إمكان إرادة الحرم من مكّة باعتبار شمولها لتوابعها و ضواحيها، مع العلم بأنّ الفصل بين الحرم و مكّة قليل جدّاً.» موسوعة الإمام الخوئي؛ ج28، ص: 80-81.